

۱۳۳۹ - ۱۳۴۸ - ۸۱ - ۳۲
سال هجری
پیام نوین

شماره ۹

خرداد ماه ۱۳۴۹

سال دوم

عبدالرحمن مشفق

در سال ۱۹۵۹ کنایی در ۲۵۶ صفحه در استالین آباد (تاجیکستان) بنام «مشفق» بچاپ رسیده و نسخه‌ای هم از آن بدقت مجله ما رستاده شده است. چون دارای شرح حال و اشعاری ازین گوینده میباشد خلاصه‌ای از آن نقل میشود که مورد استفاده قرار گیرد. در اول کتاب نیز مقدمه‌ای بقلم ذ. احراراف نوشته شده که مختصری از آن هم درین جا آورده شده است :

عبدالرحمن مشفق یکی از شاعران نیمه دوم قرن ۱۶ میلادی است. نخستین کسی که مردم را با آثار این گوینده آشنا کرد «صدرالدین عینی» نویسنده مشهور بود که در اثر معروف خود بنام «نمونه ادبیات تاجیک» از وی نیز نام برده و ایضاً از قصاید و مرثیه‌ها و سقی‌نامه و غزلیات او را معرفی کرده است.

پس از صدرالدین عینی، مرحوم ا. شاهنشایف در سال ۱۹۳۸ در جلد نهم «مجموعه اثرهای شعبه تاجیکی فرهنگستان علوم» اطلاعاتی از مشفق در دسترس خوانندگان گذاشت.

در سال ۱۹۴۰ که «نمونه ادبیات تاجیک» بچاپ رسید، ازین شاعر نیز نام برده شد.

همچنین در اثر دیگری بنام «ادبیات» از ع. میرزایف از مثنوی «گلزار ارم» مشفق نیز یاد شده است ولی در میان این آثار، کار مستشرق

روسی ۱. بالدیرف مقام مهمتری را حائز است زیرا وی اولین کسیست که آثار مشفق را بدرستی مطالعه کرده و درباره وی نظر داده است .
 عبدالرحمن مشفق بسال ۱۵۳۸ میلادی در شهر بخارا متولد شد ولی اصلا او از مرو بوده است . آنچه معلومت وی در او ان کودکی از پدر و مادر خود جدا شده و بی پرستار و غمخوار مانده است :
 با پدر خرسند بودم ، بیوفائی کرد عمر

مهر بر مادر نهادم ، یافت مادر هم وفات

مشفق پس از زمانی در بدری بخدتم دست یاری یکی از هنرمندان شهر بخارا داخل شد و با حمایت وی بتحصیل همت گماشت و بسرودن شعر و رموز این هنر علاقمند شد . در یکی از دستخط های گنجینه شرفی انستیتوی شرق شناسی فرهنگستان علوم ازبکستان (شماره ۷۵۰۲) در باره مشفق چنین آمده است :

« از علم حکمت چون جالینوس باخبر و در باب هیت چون بطلمیوس بلند و در فن قرعه و علم رمل چون صاحب طالع بهره ور . از آن جمله در علم حساب چیزی میدانسته که عقل عقلا در تصور او عاجز و ذهن اهل ذکا ، از تعقل او قاصر و عاطل بوده ... »

مشفق پس از ختم دوره تحصیل سرودن شعر را پیشه خود ساخت . در ضمن بگفتن اشعار هجوی و مطایبات نیز پرداخت و شاید علاقه او بسرودن اشعار هجوی تاثیر زندگانی کودکی او بوده که با گروهی از مردم بی خرد آمیزش داشته است .

در سال ۹۷۲ هجری مشفق از بخارا بسمرقند کوچ کرده و در آنجا اقامت نموده . سبب این سفر بدرستی معلوم نیست ، شاید بسبب تنگی معیشت بوده است . مشفق در سمرقند بوظیفه کتابداری سلطان سعید (۱۵۶۸ - ۱۵۷۲) منصوب شده است . درین خصوص صاحب « مذکر الاحباب » خواجه حسن نثاری و مولف « تحفة السورر » درویش علی چنگی مطالبی نگاشته اند چنانکه شخص اخیر چنین نوشته است :

« ... چند روز در ملازمت سلطان سعید بهادر خان میبوده و در بلدة محفوظه سمرقند بمنصب کتابداری قیام و اقدام مینموده . »

زندگی شاعر در دربار سلطان سعید زیاد بخوشی نگذشته است . وی از جهت مادی در رفاه نبوده چنانکه خود شکایت میکند :

خان عالی قدر کیوان منزلت سلطان سعید
 بیش در گاه تو گردون معلا هیچ نیست
 عرض حال من که هستم ذره بی اعتبار
 نزد خورشید ضحیر عالم آرا هیچ نیست
 شد سه ساز راست ، کز جنس جو گندم مرا
 دانه جز در مزرع پروین و جوزا هیچ نیست
 یا خود :

خسروا در حق من این فلک سفله نواز
 میکند هر چه زامکان جفا میآید
 صدر از راتبه کم سازد و دیوان بقلم
 اینقدرها کمی بنده چرا میباید؟
 مشفق درین دوره هم از جهت روحی آسوده و فارغ بال نبوده است.
 استعداد و اعتبار و شهرت او در بین مردم بادشمنی و رقابت حریفان درباری
 برخوردار کرده چنانکه خود گوید :

از مشفق دلشده بیچاره تری نیست
 با او همه کس دشمن و او بی کس و تنها
 یا خود :

حریفان همه باده در جام و سرخوش
 مرا آب در دیده و خاک بر سر
 نه گردون هوادار و اختر مساعد
 نه دولت مددکار و اقبال باورانی و مطامعات فریبی
 سر من بسنگ ملامت شکسته
 تن من بخاک مذلت برابر

مشفق در سال ۹۸۵ هجری راه هندوستان را در پیش می گیرد و سبب
 این سفر را در شری که سردار خواجه سعد اهدا کرده چنین بیان می
 کند :

شعار من سخن است و سخن شناس توئی
 معاش بنده ولی از سخن نمی گذرد
 غرض بملک غریبی که میروم اینست
 بهره ور کسی از وطن نمیگذرد
 زمانه را گذرا گفته اند و این عجب است

درین زمانه ، که اوقات من نمیگذرد
شاعریس از يك سال (۹۸۶) از هندوستان به بخارا باز میگردد و از
این سفر هم اظهار پشیمانی میکند:

کردم سفر هند و پشیمان شدم آنجا
گردید بدل روز سیاهم بشب نار

از آن پس مشقی در دربار عبدالله خان شیانی بوده و در نزد او قدر
و اعتبار یافته است ولی ابن آسودگی هنگامی بشاعر دست میدهد که وی
پیر و افتاده بوده:

امتحان کرده اند پیر و جوان هیچ کار فنک بسامان نیست
کام بشد دمی که کام نماند نان بوقتی دهد که دندان نیست

مشقی در سال ۹۹۶ هجری (۱۵۸۸ میلادی) رخت از جهان بر بست و
در زادگاه خود بخارا در جوار مزار شیخ جلال مدفون شد. تاریخ وفات او
را یکی از معاصرانش چنین گفته است:

سال موتش من از خرد جسمم
گفت: تاریخ او «مخنور نیک»
ایک نمونه ای از آثار مشقی نگاشته میشود:

غزل

در غمت دل را فگار و خسته میگوئیم ما
اهل دردیم این سخن دانسته میگوئیم ما
بر دل ما آنچه از طاق دو ابرو بیت گذشت
با خود از دیوانگی بیوسته میگوئیم ما
میروی تند و دعاگویان ز دنبال تواند
و ه که میرنجی اگر آهسته میگوئیم ما
گفتم ای گل آن دهان را بسته خندان بگو
این سخن گفت از دهان بسته میگوئیم ما
رشته جان رقیبان بر سر کساکل میند
فتنه ای خواهد شدن ، سر بسته میگوئیم ما
هر کسی پرسد ز اشک ما جواب این سخن
چهره از خوناب حسرت شسته میگوئیم ما

مشغفی هر کس چه داند مستی و ارستگی
با کس رفتار از خود دسته میگوئیم ما

غزل

امشب بخانه ، آن مه در آمد
چندان نشستیم ، تا مه بر آمد
دوی مرادی هرگز ندیدم
از نسا مرادی عمرم سر آمد
گیسو بیسابت سر میگذنارد
خواهم ازین غم از پا در آمد
دست صبوری بردل نهادم
مرغ دلم را بال و پر آمد
آنرا که داغی بر دل ندیدم
داغ دل کس کسی باور آمد
از گریه دیوار افتد ، شنیدم
معلوم من شد ، چون بر سر آمد
غم مشغفی را یار است وهمدم
چون خاطر او غم پرور آمد

رباعی

شب ساقی مهوشی طرب آئین کرد
میل می تلخ و ساغر سیمین کرد
گفتم که بیوسه ای لب شیرین سز
سویم نظری فکند ، لب شیرین کرد

اشعار مثلث

روزی که بسودای تو افسانه شدم
بر شع تنای تو پروانه شدم
افتاد نگاهمی ز عنایت بنت
از خویش بغمهای تو بیگانه شدم
چشم تو دلم ربود و دیوانه شدم
از خنده پنهانی و منکر شدنت
بهر تو دمی که ساربان محمل بست
صبر و خردم رفت بیاد تو ز دست
دل نیز بسوی زلف عنبرشکنت
تن گشت غبار و بر سر راه نشست
از جان فگارم رمقی اکنون هست
آن نیز فدای مرده آمدنت

قطعه

شبی با صراحی همیگفت شمع که ای مایهٔ محفل آرای دوست
ترا با چنین قدر پیش قدح سجود یابی بگو از چه دوست
صراحی باوگفت نشیده‌ای تواضع زگردن فرازان نکوست

لغز « فانوس »

که باشد پیرهن چاک‌کی زعشاق بشبهای چسبانی نا توانی
چومجنون مهرلیلی بردل اوست کشیده پوستی بر استخوانی ؟

لغز « کمان »

چه بود آن دو زاغ همچو های که قناعت بناستخوان دارند
چه عقابی گذر بر ایشان کرد حصهٔ خویش در میان آرند ؟
ر . خ .

بالزاک

شهرت بالزاک در چهار دیواری کشور فرانسه باقی نماند بلکه به
بیشتر کشورهای بزرگ از قبیل روسیه، انگلستان، آلمان، سوئد، ایتالیا و
غیره رفت.

داستایوسکی نویسندهٔ نامدار روس در زمان خود بالزاک آثار او
علاقهٔ بسیار داشته و «اوژنی گراند» را که یکی از شاهکارهای بالزاک است
بروسی ترجمه کرده است.

داستایوسکی در سال ۱۸۳۸ در نامه‌ای به برادرش نوشت که من تمام
آثار بالزاک را خوانده و بعضی ونبوغ این نویسنده کاملاً بی برده‌ام و در
همین موقع هم عده‌ای از نویسندگان روس با داستایوسکی هم عقیده بودند.
ماکسیم گورکی نویسندهٔ بزرگ روس از دوستان اران بالزاک بوده و
در چند جا با احترام زیاد ازین نویسندهٔ بزرگ یاد کرده و او را نویسندهٔ
محبوب خود می‌شمارد.

عبدالمجید زنگومی - از شیراز